

شهيد سيد علي صافي



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهيد استان بوشهر

نام پدر	سید احمد
تاریخ تولد	۱۳۶۵/۰۸/۰۳
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۷۷
محل شهادت	شوش
مسئولیت	دانش آموز
نوع عضویت	بسیجی
شغل	دانش آموز
تحصیلات	
مدفن	بهشت صادق بوشهر

زندگینامه

سید علی صافی فرزند سید احمد در سوم آبان سال ۱۳۶۵ مصادف با روز اربعین حسینی در محله بنمانع بوشهر و در خانواده ای مذهبی و مداح و ذاکر اهل بیت دیده به جهان گشود. تولد او در این مناسبت بزرگ تاثیر بسزایی در تربیتش گذاشت هر چند که از ابتدای کودکی خصوصیات اخلاقی و رفتاری سید علی با روحانیت این روز عجین شده بود لیکن در ادامه و به مرور اثرات روحانیت بیشتر ظاهر شد و از این فرزند، جوانی متعهد و پاکدامن ساخت تا جایی که خیلی زود محبوب خانواده و دوستان شد.

سید علی از همان کودکی خنده رو و محبوب بود و بسیار با صفا و دوست داشتنی در عین حال ساکت و کم حرف به نحوی که با داشتن این خصوصیات، محور جمع دوستان خود شد. ایشان برای شروع دوران تحصیلات ابتدایی در دبستان شهید عاشوری بوشهر ثبت نام کرد ولی به لحاظ علاقه و ارتباطی که فرزند یکی از همسایگان آنها که در دبستان دیگری ثبت نام کرده بود نسبت به سید علی داشت موجب شد که آن کودک به خاطر جدایی از سید علی قید رفتن به دبستان را هم بزند.

ولی نهایتاً با جابجایی دبستان سید علی بنا به خواست آن کودک هر دو در دبستان خدیجه کبری (س) بوشهر شروع به تحصیل کردند و این موضوع نمونه‌ای است از اثرات روحانی اخلاقی شهید که خیلی زود بروز کرده بود.

سید علی پنج سال ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت و با نمرات خوب قبول شد و برای کلاس اول راهنمایی در مدرسه مدرس ثبت نام نمود. اما بیش از ۵/۱ ماه موفق به رفتن به کلاس درس نگردید زیرا در پی مسافرت‌های قبلی و علاقه ای که به بازدید از مناطق جنگی داشت. در یکی از همین سفرها که همراه پدرش با کاروان به دیدار مناطق جنگی می رفت و در پی حادثه انفجار مین به فیض عظیم شهادت نائل گشت.

شهادت ایشان به این نحو بود که در آبان ماه سال ۷۷ در حالی که سید علی ۱۲ ساله بود طبق روال معمول همراه با پدرش که سرپرستی کاروان‌های زیارتی از مناطق جنگی را عهده دار بود عازم منطقه عملیاتی شوش و یادمان شهدای عملیات فتح المبین و شهدای استان بوشهر گردید در محل قتلگاه بسیجیان استان بوشهر منطقه زعن شوش، پس از استماع روضه جدش امام حسین (ع) و مداحی پدرش به سمت سنگر یادمان حرکت می کند و به میان سنگر تجهیزات نظامی جمع آوری شده از دشمن بعثی می رود اما پس از لحظاتی با یک انفجار مهیب ایشان و دو تن از دوستانش به نام‌های میثم نجم و سجاد تنگستانی به فیض عظیم شهادت نائل می گردند.

وصیت نامه

وصیت نامه عارفانه

از شهید وصیت نامه‌ای به جا نمانده است با اینکه سن و سالی هم نداشت ولی همان مرحله آخر که به منطقه عملیاتی می رفته در دفتر خاطرات یکی از کاروانیان او و دو برادرش یادگاری نوشته اند و آنجا او قطعه شعری را با خط خودش نوشته که کمتر از وصیت نامه نیست:

این جسم من از خاک است

هم خاک شود روزی

این خط من از کاغذ

هم پاک شود روزی

آنان که مرا خواهند

این خط مرا خوانند

شاید که کنند یادم

افسرده شود روزی

امضا □ سید علی صافی

خاطرات

«پدر شهید»

ساکت و آرام و صبور اما پرنرزی □

سید علی فرزند بزرگ خانواده بود او خیلی ساکت و آرام و خوش اخلاق بود خیلی هم صبور بود مخصوصاً در مسائلی که بین ایشان و برادرانش و یا اتفاقاتی که گاهی در منزل پیش می آمد همیشه ایشان خویشتن دار و صبور بودند و حتی حق طبیعی خودش را ابراز نمی کرد. به نحوی که بعضی وقتها ما را در مورد آن مسئله به شک می انداخت ولی بعداً که تمام زوایای امر روشن می شد. صداقت و پاکی و صبوری ایشان بیشتر جلوه گر می گردید در عین حالی که ساکت و آرام بود اما زرنک و پرنرزی بود مخصوصاً اینکه در کودکی خیلی زود راه رفتن را آغاز کرد.

زیارت بزرگ مسجل شده بود ...

طبق معمول دفعات قبل که می رفتیم منطقه جنگی ایشان هم اظهار کرد که دوست دارد در این سفر هم همراه ما باشد از این رو چند روز قبل از حرکت چون ایام مدرسه بود مرتب از من سؤال می کرد که مرخصی برایش گرفته ام یا نه و روی این موضوع تاکید می کرد. یکی از دوستانش در مدرسه قبل از حرکت به طرف مناطق جنگی، ایشان را دیده بود که در گوشه ای از مدرسه با خودش خلوت کرده است.

وقتی علت این حالت را از ایشان می پرسد جواب داده بود که در حال و هوای شهیدان هستم و به یکی دیگر از همکلاسهایم هم گفته بود که از این سفر دیگر بر نمی گردد. یکی از بچه ها هم یک ساعت قبل از این واقعه به آقای سلیمی که کمک من در کاروان بود گفته بود که اگر ما سه نفر اینجا شهید شویم ما را همین جا دفن می کنید؟! شواهد و قرائن بسیاری وجود دارد که ایشان یقینش شده بود که این زیارت، زیارت بزرگ خواهد بود. وقتی از بوشهر حرکت کردیم، شب یکی از خواهران که همراه ما بود در اتوبوس تمام وقایعی را که روز بعد در قتلگاه شهیدان اتفاق افتاده بود و جدا شدن بچه ها از کاروان تماماً در عالم خواب دیده بود.

شهادت پس از زیارت امام حسین (ع) □

وارد منطقه عملیاتی شوش که شدیم ساعت ۵/۳ بعد از ظهر بود دو نفر از خانمها که همراه ما بودند به علت سن بالایی که داشتند و ناراحتی از ناحیه پا کنار سنگر یادمان شهدا □ نشستند و ما با اهل کاروان رفتیم بالای شیار قتلگاه. آنجا زیارت نامه عاشورا و مصیبت بازگشت اهل بیت به کربلا را خواندم و بعد به صورت متفرقه به طرف اتوبوس برگشتیم ولی بچه ها با حرکت تند تر جلو تر از ما حرکت کردند اندکی بعد ما که دور تر بودیم صدای انفجار مهیبی شنیدیم و دودی هم به آسمان بلند شده بود چند تن از بچه های تدارکات و راننده ها در محل بودند، از جمله آن دو خانم که بر اثر ترکش زخمی شده بودند.

به محض اینکه رسیدیم سریع به محل حادثه رفتیم و مشاهده کردم که سنگر ویران شده و جنازه بچه ها که تکه هایی از بدنشان جدا شده بود در محل افتاده اند آن دو تن یعنی سجاد و میثم در دم به شهادت رسیده بودند. ولی سید علی همچنان نیمه جانی داشت که تا من بالای سر ایشان رسیدم به چپ و راست نگاهی کرد و سپس سر بر زمین گذاشت و او هم شهید شد.

گویا بچه‌ها در بازگشت به سراغ سنگر که مقداری گلوله و مین و مواد انفجاری جمع آوری شده در آن ریخته بودند رفته، احتمالاً با برداشتن یکی از آنها و انفجار آن به فیض عظیم شهادت نائل شدند و این هم بهانه‌ای بود برای عروج آنها.

ضیافت عند ربهم □

بعد از شهادت یکی از خانمهایی که همراه ما نبود خواب دیده بود که یک جمعی حلقه زده و دور یکدیگر نشسته اند و سید علی هم در بین آنها است سید علی از میوه‌هایی که در مجلس وجود داشته دو عدد سیب یا انار به آن خانم داده و می گوید یکی برای شما یا مادر (درست به خاطر ندارم) و پدرم و بعد یک خانمی که کاملاً صورتش پوشیده بوده و نور سبزی تمام بدن ایشان را گرفته بود وارد می شود و دست سید علی را گرفته و با خود می برد آن دختر خانم از سید علی سؤال می کند این خانم کیست و شما کجا می روید و ایشان در جواب می گوید مگر این خانم را نمی شناسید ایشان بی بی فاطمه زهرا (س) است.

یکی دیگر از خانمها که اصلاً سید علی را ندیده بود بعد از دیدن عکس سید علی به من گفت من این پسر را در خواب هنگامی که به زیارت شاه عبدالعظیم حسنی رفته بودم دیده ام که آنجا مشغول زیارت بود و متعجب بودم که این پسر کیست و اکنون که عکس ایشان را دیدم پی بردم که همان سید علی بوده است.

زیارت عاشورا همراه پدر

یکی دیگر از خانمها یک روز آمد منزل ما و کمی ناراحتی داشت و درد دل می کرد. در ضمن گفتگو سر صحبت را باز کرد و گفت که به خاطر همین ناراحتی‌هایی که داشتم یک شب خواب سید علی را دیدم ایشان در عالم خواب به من گفت در مراسم زیارت عاشورا که پدرم می خواند شرکت کن حالت خوب می شود و اضافه کرده بود که هر کجا پدرم زیارت می خواند من هم با او هستم و از آن پس هرگاه در زیارت عاشورا شرکت کرده ام خیلی تأثیر داشته است.

رستگاری □ اجر توصل به خدا □

در یکی از مجالس روضه بعد از زیارت و توصل از خدا خواستم که اگر این دعاها را ما مورد قبول ایشان واقع می شود یک نشانه‌ای به من بنمایاند. این موضوع حدوداً یک ماه تا ۲۰ روز قبل از شهادت سید علی بود و بعد از اینکه سید علی در آن حادثه شهید شد گمان من این است که این همان نشانه‌ای بوده که خدا می خواسته به من بنمایاند

آخرین عکس شهید □

عکسی که اکنون بر مزارش در بهشت صادق نصب کرده ایم آخرین عکس شهید است که در همان محل شهادتش گرفته است. قبل از آن عکس هرگاه دوستانش به وی پیشنهاد گرفتن عکس می داده اند او راضی نمی شده و اینبار خودش داوطلب شده که عکس بگیرد و گفته لازمش دارم.

از شهادت □ تا شهادت □

وقتی جنازه شهدا را از منطقه به بوشهر انتقال دادیم تا اینکه مقدمات کفن و دفن فراهم شد به طور غیر ارادی و ناخود آگاه مراسم تشییع و به خاک سپاری این شهدا مصادف شد با روز شهادت جدش امام موسی بن جعفر (ع) و با یاد آوری روز تولد او که اربعین حسینی بود و روز شهادت او مفهوم غیر خاکی بودن این شهیدان بیشتر روشن می شود.

مادر شهید

شهادت علی حادثه غیر منتظره نبود □

سید علی در هنگام شهادت کلاس اول راهنمایی بود و دوران نوجوانی او بود. بسیار هم صادق و راستگو بود بعضی اوقات که به مقتضای سن و سال او بر ایشان غضب می کردم، به روی خودش نمی آورد و با بخشندگی خاصی از کنار آن می گذشت.

بعدها بود که می فهمیدیم که در آن ماجرا حق با او بوده و علی بزرگوارانه از حق خود گذشت کرده است با توجه به سن و سالش شهادت وی برایم غیر منتظره بود، شاید سن و سال او برای شهادت کم به نظر آید ولی در همین حد هم خیلی شناخته شده و مستعد شهادت بود یعنی آن طور نبود که حادثه برایش پیش آمده باشد بلکه با نشانه هایی که همان روز شهادتش از ایشان به ثبت رسیده نشان می دهد که خبر از این واقعه داشته است. زیرا طرق های مختلف نزد دوستان و همراهانش ابراز کرده بود که منتظر حادثه ای غیر منتظره است و به یکی از بچه ها گفته بود که به مادرم بگویید که دوستش دارم.

از اینکه شاید او را نبرند ناراحت بود □

وقتی برای آخرین بار می خواست به منطقه برود ایام مدرسه و تحصیل بود و با وجود اینکه قبلاً به پدرش گفته بود ولی دلشوره نرفتن داشت و به من گفت شاید این بار پدرم مرا همراه خود نبرد ولی من به او اطمینان خاطر دادم که با پدرت صحبت می کنم تا تو را ببرد. از طرفی پدرش هم قبل از این برایش از مدرسه مرخصی گرفته بود.

همیشه به یاد او هستم □

وقتی این اتفاق در منطقه جنگی برای بچه ها افتاده بود ابتدا عمه اش خبر را به من داد. به این صورت که گفت در منطقه انفجاری رخ داده و تعدادی از خانمها مجروح شده اند. کمی که فضا را آماده تر کرد، گفت: علی هم از ناحیه دست مجروح شده است و در نهایت با مقدمه دیگری خبر شهادت سید علی را به من داد. البته من روز شهادت ایشان صبح خواب دیدم که یک بچه کوچکی در بغلم است و خیلی با او بازی می کنم.

الان هم روزی نیست که من در فکرش و به یادش نباشم با خودم می گویم ای گاش برای لحظاتی می آمد تا او را در سن و سال فعلی اش که اکنون باید جوانی ۱۸ ساله شده باشد ببینم.

دسته گلی از بهشت

مادر بزرگ پدری اش خواب دیده بود که علی یک لباس مخمل سفید گلدار به تن کرده و در جایی بسیار با صفایی بود از او سؤال کرده بود آن موقع که انفجار شد و شما شهید شدی دردی هم داشتی یا اذیت شدی؟ ایشان گفته بود بی بی جان اذیت نشدم و الان خیلی راحت هستم و چون شما خیلی به گل و گلدان علاقه داشتی آمده ام مقداری هم از این گل و گیاه به شما بدهم.



سامانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئسهر